

پیامدهای سیاسی و اجتماعی حضور سلفیان در افغانستان

ابوالحسن نواب*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۵]

چکیده

ظهور تفکر و راه و رسم سلفی‌گری و افراط‌گرایی در جامعه معاصر افغانستان از جمله مضامین بزرگی است که دامنگیر بخش زیادی از جامعه شده است. این تفکر در میان بخشی از اهل سنت افغانستان، نوعی تقابل و تنش‌های فکری را در حوزه مباحث اعتقادی و آثار فقهی کشور و جامعه اسلامی افغانستان به وجود آورده است. عالمان سلفی فرقه‌های صوفیه را که بیشتر اهل سنت افغانستان از پیروان این جریان‌های فکری به حساب می‌آیند، خرافه‌پرست و بدعت‌گذار در دین دانسته و با نفوذ در مراکز دانشگاهی و سران اقوام، افکار بسیاری از دانشجویان و پیروان مکتب ماتریدیه را تغییر داده و از تفکر عقل‌گرایی ماتریدی دور ساخته‌اند. شکل‌گیری جریان‌ها و گروه‌های دینی و سیاسی و احزاب تأثیرگذاری نظیر طالبان و افغان‌العرب در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز از پیامدهای برجسته این پدیده است. نگارنده در این مقاله در تلاش است به بررسی این پدیده و پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن بپردازد.

کلیدواژه‌ها: سلفیه، ماتریدیه، افغانستان، تصوف، طالبان.

مقدمه

با بررسی زمینه‌های پیدایش سلفی‌گری در افغانستان و پیامدهای حضور آنان در این سرزمین، روش می‌شود که اندیشه سلفی‌گری بر اثر ارتباط عالمان دینی افغانستانی و تحصیل‌کردگان آنان در دارالعلوم دیوبند در شبه‌قاره هند، به تدریج و به صورت آرام وارد افغانستان شد و پس از به وجود آمدن کشوری به نام پاکستان در سال (۱۹۴۷م)، عالمان ماتریدی افغانستان، برای ادامه تحصیل به مدارس مذهبی پاکستان رفتند و تفکر سلفی‌گری را در افغانستان، بیش از گذشته گسترش دادند. عالمان اهل سنت افغانستان علاوه بر تأثیرپذیری از شاخه سلفی‌گری مکتب دیوبند و مدارس مذهبی پاکستان، از جریان اخوان‌المسلمین مصر نیز متأثر بودند. بعد از حمله شوروی به افغانستان، افکار سلفیان تکفیری حجازی و سلفیان جهادی شبه‌قاره هند در این سرزمین با هم تلاقی کردند و ایدئولوژی ممزوج‌شده از سه شاخه سلفی‌گری یادشده در قالب نیروهای جهادی علیه متجاوزان روس توسط کشورهای عربی و برخی از کشورهای همسایه، وارد افغانستان شدند و در میان پیروان مکتب ماتریدیه ترویج یافتند.

پیدایش تفکر سلفی‌گری در جامعه ماتریدیان و نظام سیاسی افغانستان، نوعی تعارض و تقابل فکری را با اهل سنت منطقه به وجود آورد. این رویارویی و تضاد فکری در مقاطع مختلف زمانی، آثار و پیامدهای مختلف سیاسی و فکری و آثار مخربی را به دنبال داشته که امروزه در جامعه افغان، شاهد آثار زیانبار آن هستیم. مقاله حاضر در صدد است به تحلیل این پیامدها و آثار به‌جامانده بپردازد.

۱. ترویج اندیشه‌های سلفی و ظهور تنش‌های فکری میان جامعه ماتریدیان

عده‌ای از عالمان سلفی که از مکتب ماتریدیه برگشته‌اند، افکار مکتب ماتریدیه را کفرآمیز می‌خوانند و به متکلمان این مکتب اتهام خرافه‌پرستی می‌زنند و آنان را گمراه، اهل تدلیس و بدعت‌گذار می‌دانند. این طیف از ماتریدیان متأثر از تفکر سلفی‌گری، اندیشه‌های سلفی‌گری را در میان جامعه اهل سنت افغانستان ترویج می‌کنند و اختلافات فکری و اعتقادی را در میان عالمان ماتریدی به وجود آورده‌اند (افغانی، ۱۴۱۹:

۳۴۱-۳۴۲، ۴۶۷، ۱۸۰، ۲۴۳ و ۳۰۶). در تقابل با نفوذ تفکر سلفی‌گری در میان جامعه ماتریدیان، عالمان متعهد ماتریدی، با اعلام موضع و بیدارگری در میان اهل سنت، به پیامدهای مخرب گسترش اندیشه‌های سلفی‌گری در جامعه اهل سنت هشدار داده و با تدوین آثار علمی، مبانی فکری و باورهای کلامی سلفیان را نقد کرده‌اند.

مفتی احمد ضیایی که از عالمان ماتریدی معاصر است، هدف از نگارش کتابش را تنویر افکار عمومی و تقویت باورهای اعتقادی جامعه ماتریدیان افغانستان در برابر تهاجم تبلیغات سلفیان دانسته و معتقد است عقاید و باورهای پذیرفته‌شده اهل سنت و سلوک علمی و رفتاری عالمان دینی و مشایخ بزرگ طریقت، لازم است برای نسل جوان و آینده اهل سنت حفظ شوند و در میان پیروان آنان ترویج گردند تا مردم مسلمان در دام شکار سخنان بیهوده و وسوسه‌های مخالفان و سلفیان قرار نگیرند (ضیایی، ۱۳۹۰: ۲-۳). وی در بخش دیگری از سخنانش با الهام از این کلام الهی که می‌فرماید «آیا ما مطیعان را چون بدکاران قرار می‌دهیم؟ شما را چه شده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟»^۱ از سلفیان می‌خواهد که با تأویل نادرست و برداشت‌گرینشی و مغرضانه از پاره‌ای از سخنان و رفتار عالمان و بزرگان دین که زندگی‌شان را به عبادت خداوند سپری کرده‌اند، آنان را مشرک و بدتر از ابوجهل بشمارند که چنین رفتاری با عقل سلیم و ارشادهای نبوی سازگاری ندارد (همان: ۴).

مفتی ضیایی با استناد به منابع معتبر اهل سنت و سیره عالمان سلف به اثبات مشروعیت آموزه‌هایی مانند توسل، نداء و سماع موتی و حیات برزخی اولیای الهی، زیارت و طلب کمک از صالحان می‌پردازد و می‌گوید: «کسانی که به ظن و برداشت (نادرست) خویش علمای کرام و اولیای عظام مسلمان را مشرک می‌دانند و آیاتی (از قرآن) در این باره مثال می‌آورند، آنان بدون شک یا از جمله خوارج و یا معتاد به اعمال آنان است» (همان: ۵).

همچنین محمد عبیدالله ایوبی قندهاری از دیگر عالمان ماتریدی برای مقابله با افکار سلفیان، شیوه‌های نفوذ آنان را در میان جامعه ماتریدیان بررسی و افشا کرده و معتقد است سلفیان در محتوای کتاب‌های درسی حنفیان دست می‌برند و مطالب آن را به نفع مکتب سلفیه تغییر می‌دهند تا بین نظام آموزشی مذهب حنفی و سلفیان همسویی به

وجود آورند (ایوبی الکندهاری، بی‌تا: ۳-۴). وی بر آن است که از دیگر روش‌های نفوذ سلفیان در بین اهل سنت، استفاده از نقاب عقیدتی است. ایوبی در این زمینه موردی را افشا می‌کند و می‌گوید سلفیان با تمسک به اینکه صاحبان آثار ارزشمند ماتریدی‌مذهب، از گذشتگان مذهب آنان‌اند، ارزش و اعتبار کتاب‌های متأخران را در نظر طلبه‌ها کم‌ارزش جلوه می‌دهند و از اعتبار می‌اندازند (همان).

مولوی محمد مطهرالدین قادری، از عالمان ماتریدی، در برابر نفوذ و تهاجم اعتقادی سلفیان علیه جامعه ماتریدیان افغانستان اعلام موضع کرده و با تدوین اثری علمی و کلامی به نام *عقائد المسلمین فی اصلاح عقائد المنکرین* از حریم آموزه‌های اعتقادی مکتب کلامی ماتریدیان دفاع کرده است. این کتاب، تقریظ چند تن از عالمان ماتریدی مانند مولانا واعظی قادری و مولانا اختر محمد اختر را همراه دارد. در یکی از این تقریظ‌ها آمده است در این اواخر عده‌ای به نام‌های مفتی، مولوی و مبلغ، که عقاید خلاف مذاهب اربعه حقه را تبلیغ می‌کنند، در بین مردم نفوذ کرده‌اند و به جای بیان مسائل شرعی و سنت رسول خدا(ص)، به مقابله با آرای مجتهدان، عالمان متقدم و دشمنی با اولیای الهی پرداخته‌اند و قول امام اعظم را مخالف قرآن و حدیث دانسته‌اند و توسل به ذوات فاضله را شرک می‌دانند. عالمان یادشده مردم اهل سنت و جوانان را به هوشیاری دعوت کرده و برحذر داشته‌اند که مبادا در دام مبلغان مکتب سلفیه گرفتار شوند (قادری، ۱۳۹۱: ۱۲-۱۳؛ بهادری، ۱۳۸۷: ۲۸-۲۹). وی پیدایش و حضور اندیشه سلفی‌گری را در افغانستان عامل اختلاف و تفرقه در میان جامعه مسلمانان این سرزمین دانسته که جوانان را دشمن یکدیگر کرده و از جاده اهل سنت و جماعت منحرف ساخته است (قادری، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۶). وی با استفاده از صدها منابع معتبر اهل سنت، به اثبات مشروعیت آموزه‌هایی مانند سفر به زیارت مزارات اولیا و صالحان، حیات برزخی مردگان و سماع موتی، نداء غیرالله، وجود علم غیب برای پیامبر(ص) و صالحان و کرامت اولیای الهی پرداخته و آن را جزو آموزه‌هایی دین و از جمله عقاید ماتریدیان به حساب آورده است (همان، ۲۲-۲۱)؛ چنان‌که ابوالاسفار علی محمد بلخی، یکی دیگر از عالمان و نویسندگان ماتریدی در یکی از آثارش تحت عنوان چگونه زیارت کنیم مجموعه‌ای از معارف و آموزه‌های اسلامی مانند آداب زیارت و بنای بر قبور اولیای

الهی را با استفاده از کتاب و سنت نبوی و اقوال عالمان حنفی بیان کرده و به اثبات «توانایی مردگان در شنیدن ندای مخاطب» پرداخته است (بلخی، ۱۳۸۷: ۳۲).

مولوی عبدالکریم ذاکر محمدی نیز به نفوذ تفکر سلفی‌گری در افغانستان و به وجود تنش‌های فکری و اعتقادی در میان جامعه ماتریدیان پرداخته و معتقد است امیرعبدالرحمن خان، در دوره سلطنتش (۱۳۰۴ق) عده‌ای از عالمان متبحر کشور را دعوت کرد و از آنان خواست به منظور جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های خرافی سلفیان، کتابی که حاوی آموزه‌های مذهب حنفی باشد، تألیف کنند (محمدی، ۱۳۹۱: ۱۶۴).

۲. چالش با تصوف و صوفیه

فرقه‌های صوفیه از جریان‌های فکری غالب و دارای نفوذ دیرینه در میان اهل سنت افغانستان‌اند و عارفان نامداری مانند ابراهیم بن ادهم بلخی (م ۱۶۱ق)، شقیق بلخی (م ۱۸۴ق)، احمد بن خضرویه بلخی (م ۲۴۵ق)، علی بن عثمان هجویری غزنوی (م ۴۷۰ق)، خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ق)، حکیم سنایی غزنوی، شیخ نجم‌الدین کبرا (م ۶۱۶ق) و ملافقیرالله جلال‌آبادی (م ۱۱۹۵ق) در دوره‌های مختلف اسلامی از این سرزمین برخوردار بوده‌اند و معارف اسلام را با الهام از آیات وحی و احادیث نبوی فرا گرفته‌اند و مردم مسلمان افغانستان را به معنویت و صفای دل دعوت کرده و از جمله مروجان آموزه‌های اسلامی در میان مردمان این سرزمین بوده‌اند (نورزایی، ۱۳۸۹: ۳۰-۲۵).

طریقت‌های تصوف و عرفان اسلامی در افغانستان، پس از قرن پنجم در قالب فرقه‌های نقشبندیه، قادریه و چشتیه، به حیات خویش ادامه دادند و کابل و هرات از مراکز مهم تجمع نقشبندیان بوده است و صبغت‌الله مجددی از رهبران تصوف در افغانستان است (برهانی، ۱۳۵۹: ۳۱۷). اکثریت جامعه اهل سنت افغانستان از پیروان جریان‌های فکری یادشده به حساب می‌آیند (همان: ۳۱۷). حضور تأثیرگذار اقطاب و سران فرقه‌های صوفیه نقشبندیه، مانند مولانا یعقوب چرخ‌چی، خواجه عبیدالله احرار و شیخ احمد کابلی در جامعه ماتریدیان، مانع ترویج افکار سلفی‌گری در میان آنان شده است (همان: ۱۷-۱۶). همچنین حدود ۵۳ خانقاه در کابل و دیگر ولایات افغانستان وجود

دارد که رابطه شریعت و طریقت را به هم آمیخته و به ترویج آموزه‌های عرفانی و عقاید ماتریدی پرداخته‌اند (نورزایی، ۱۳۸۹: ۳۸). اینان منکران راه تصوف و طریقت را ضال و مضل می‌دانند (قادری، ۱۳۹۱: ۱۶۲).

با این همه از پیامدهای ظهور اندیشه سلفی‌گری در افغانستان، مخالفت با جریان تصوف و عارفان این سرزمین است. شمس سلفی افغانی، نسبت خرافه‌پرستی و بدعت به صوفیه می‌دهد و معتقد است بدعت‌های عالمان صوفی دیوبند و افکار قبوری و صوفی‌گری آنان داخل در محدوده شمارش نیست (سلفی افغانی، ۱۴۱۹: ۳۱۴). وی در جای دیگر، خلیل احمد بن مجید حنفی سهارنپوری (م ۱۳۴۶ق)، صاحب اثر معروف *المهند علی المهند* را که دارای طریقه تصوف بوده است، صوفی خرافه‌پرست و دارای عقایدی می‌داند که برگرفته از بدعت‌های صوفیان و خرافات قبورین و عقیده ماتریدیه است (همان: ۳۳۸).

البته خواجه عبدالمتین بهادری، با استناد به احادیث نبوی، زیارت و توسل را مشروع و سیره بزرگان سلف مانند عمر بن خطاب دانسته و معتقد است این سلفی‌ها پیرو کدام سلف صالح‌اند که وسیله قراردادادن را شرک می‌دانند (بهادری، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱). او در بخش دیگری از سخنانش اظهار می‌کند این حق‌نمایان فتنه‌انگیز، دعا و درودفرستادن به پیامبر خدا (ص) و ده‌ها آداب و معارف اسلامی را انکار می‌کنند و اعمال و رفتار آنان در تضاد با قرآن و سنت نبی اکرم (ص) قرار دارد (همان، ص ۱۱). باز وی با تمسک به حدیث نبوی که حقایق قرآن را به ظاهر و باطن تقسیم کرده است (حقی حنفی، بی‌تا: ۲۸۹)، اظهار می‌کند بخش عمده‌ای از آموزه‌های اسلام را باطن شریعت تشکیل می‌دهد و ظاهر شریعت نماز، روزه، حج، زکات و مانند آن است و باطن شریعت سیر و سلوک، تزکیه، تصفیه و عبادات روحی است (همان: ۱۱).

۳. ظهور جریان‌های افراطی

تفکر و اندیشه پدیده‌ای آنی و ناگهانی نیست، بلکه در طول دوران‌ها و با فراهم‌شدن تدریجی زمینه‌ها و عوامل و شرایط سیاسی، اجتماعی و زمانی، اندیشه‌ای به ظهور می‌رسد. ارزیابی ظهور جریان‌های فکری مانند القاعده و طالبان نیازمند مطالعه باورهای

اعتقادی، ویژگی‌های فکری، شرایط سیاسی و اجتماعی و عوامل زمانی و مکانی متعلق به این جریان‌ها است که در اینجا به بررسی مختصری از آن می‌پردازیم.

شکل‌گیری طالبان و تأسیس امارت اسلامی

طالبان نام گروهی متشکل از عالمان و طلبه‌های افغانستانی اهل سنت است که در نظام قبیله‌ای زیست نموده و در مدارس علوم دینی افغانستان یا عمدتاً در مدارس دیوبندیه پاکستان تحصیل کرده‌اند. این گروه و اعضای کادر رهبری آن فرزندان مهاجرانی بودند که در دوره جهاد مردم افغانستان علیه نیروهای اشغالگر شوروی به پاکستان مهاجرت کردند و در مدرسه‌های علوم دینی این کشور تربیت یافتند و با کمترین امکانات مادی زندگی می‌کردند (رشید، ۱۳۷۹: ۴۷). مدیریت بیشتر این مدارس را برخی از رهبران جهادی مانند مولوی محمد نبی محمدی و مولوی یونس خالص که متأثر از اندیشه سلفی‌گری دیوبندی بوده‌اند، با حمایت‌های مالی احزاب مذهبی پاکستان و کشورهای عربی بر عهده داشته‌اند. تحصیل‌کردگان مدارس علوم دینی دیوبند، با همکاری افسران باقی‌مانده از دوران کمونیستی و عده‌ای از فرماندهان جهادی پشتون، با محوریت اندیشه سلفی‌گری جهادی آمیخته به پشتونوالی، جنبش طالبان را سامان دادند و پایه‌ریزی کردند (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۱۳). این گروه با استفاده از خلأ قدرت و نابسامانی به وجود آمده بر اثر نبود امنیت و ثبات فراگیر در افغانستان و بی‌نظمی و نبود حاکمیت مقتدر و گسترش فساد اخلاقی در میان نیروهای جهادی و حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی کشورهای منطقه و جهان، در سال ۱۳۷۳ش وارد فضای سیاسی و نظامی جامعه افغانستان شد (زاهدی، ۱۳۹۱: ۱۲۲) و هدف خود را استقرار امارت اسلامی و اجرای قوانین شریعت در افغانستان اعلام کرد (شیرزاد، ۱۳۹۳: ۸۰-۸۱).

هنگامی که جنبش طالبان با شعار ایجاد امنیت اجتماعی در جنوب کشور افغانستان ظاهر شد، حکومت اسلامی بر اساس توافق شورای اهل عقد و حل و رهبران جهادی، در کابل تشکیل گردیده بود و ریاست آن را یکی از رهبران جهادی کشور بر عهده داشت. به دلیل اینکه نظام حاکم در کابل از نظر طالبان نقص‌ها و کاستی‌هایی داشت و

ناتوان در اجرای خواسته‌های این گروه از اسلام بود، طالبان در برابر این حکومت خروج کرد و آن را از پایتخت کشور راند.

اندیشه اعتقادی و سیاسی گروه طالبان که در زمینه تشکیل حکومت و ساختار نظام سیاسی در اسلام و دیگر آموزه‌های کلامی در تقابل با رویکرد مکتب ماتریدیه قرار دارد، با تأثیرپذیری از تفکرات سلفی‌گری دیوبند و فرضیه انقلابی شاه ولی‌الله دهلوی، موسوم به «فک کل نظام»، براندازی همه نظام‌های اسلامی را که حاکمان آن برخلاف قانون اسلام حکم می‌رانند، واجب می‌داند و اعلام جهاد آنان علیه دولت قانونی مجاهدین در کابل، دقیقاً از اندیشه‌های شاه ولی‌الله دهلوی سرچشمه گرفته است که می‌گفت «رهبران باید مطابق احکام اسلامی حکومت کنند» (دهلوی، ۱۳۸۱: ۱۴۹) و چون حکومت ربانی بر اساس ایده طالبان، احکام الهی را بر جامعه حاکم نکرده است، این گروه اقدام نظامی بر ضد آنان را مجاز دانسته‌اند؛ همچنان که این گروه، متأثر از افکار سلفیان شمال افریقا بوده‌اند و سید قطب بنیانگذار سلفیه جهادی این اندیشه را مطرح کرده بود که مجاهدان حق دارند بر ضد آن حکومتی اسلامی که از طریق اسلام راستین خارج شده است قیام کنند. طالبان نیز با الهام از همین ایده بر ضد حکومت رهبران جهادی که به عقیده آنان توانسته بودند قوانین اسلامی را در جامعه اجرا کنند، مبارزه مسلحانه را آغاز کردند (فرمانیان و دیگران، ۱۳۹۵: ۴۸۶-۴۹۱).

محمد حسن کاکر با ملاقاتی که با سفیر طالبان به نام مولوی عبدالسلام ضعیف، در اسلام آباد ترتیب داده بود، چنین بیان می‌کند که سفیر با تأثیرپذیری از افکار سلفیان جهادی، جهان را در میان کفر و اسلام تقسیم کرده و جوامع اسلامی را جوامع جاهلی دانسته و معتقد است امارت اسلامی برگرفته از اسلامی است که در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی برنامه داشته و به قوانین و منشورهای حقوقی بین‌المللی احتیاج ندارد و اگر امارت این قوانین و منشورها را بپذیرد، معنی‌اش آن است که ما هم مانند پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی، از خط اسلام راستین منحرف شده و قوانین دیگران را به قوانین اسلامی ترجیح داده‌ایم (کاکر، ۱۳۹۰: ۹۸). به نظر ملاعمر اگر جهاد نبود، در این کشور (افغانستان) قوانین کفری جاری می‌شد. وی می‌گوید «من در تطبیق قوانین شریعت از هیچ چیزی ترس ندارم و وظیفه‌ام است تا نظام اسلامی را اجرا کنم» (همان:

۱۳۱). جنبش طالبان بر همین اساس تلاش کردند حکومت را در دست بگیرند و قوانین اسلام را مطابق برداشت خودشان، در تمام جنبه‌های اجتماعی، سیاسی و غیره، به اجرا درآورند.

گروه طالبان پس از تصرف کابل و بسیاری از استان‌های کشور و با اعتقاد به تفکر سلفی‌گری و الگوپذیری از اندیشه‌ی ابوالکلام آزاد، تئوریسین جمعیت‌العلمای هند،^۲ نظام سیاسی افغانستان را بر مبنای امارت اسلامی پی‌ریزی کردند. این گروه تشکیلات نظام دینی را برگرفته از نهاد خلافت در صدر اسلام می‌داند که مشروعیت آن ناشی از دستورهای خداوند است (فرزان، ۱۳۸۹: ۱۶۹). محدث دهلوی یکی از ویژگی‌های خلیفه را شرافت نسبی و قومی می‌داند که این امر نیز با تفکر دینی طالبان که خود را منتسب به یک نژاد برتر (پشتون) می‌دانند، کاملاً سازگار است (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۵۳) و امیر در اندیشه سیاسی طالبان، جانشین و نماینده خلفای راشدین است و پیروی از او امر او واجب و نافرمانی از دستوراتش معصیت به حساب می‌آید (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۳۲). بر همین مبنای طالبان ملاعمر را به عنوان امیر و خلیفه مطرح کردند و حدود دو هزار مولوی و ملا از سراسر کشور جمع شدند و با وی بیعت کردند و لقب امیرالمؤمنین را بر اساس تز تفکر طالبانیسم برای او برگزیدند.

این گروه معتقدند مسلمانان بر اساس اصل بیعت موظف به پیروی از امیرند و اطاعت از وی جزو واجبات شرعی است. به عقیده طالبان سرپیچی از فرمان امیر جایز نیست و مخالفان وی باغی و مهدورالدم شناخته می‌شوند (همان، ۳۳۲).

جنبش طالبان تمامی تفکرات و موضع‌گیری‌های دینی و سیاسی امارت اسلامی را بر مبنای پشتون‌گرایی (رشید، ۱۳۷۹: ۱۶۲)، فرمان‌برداری از خلیفه مسلمانان و تطبیق شریعت در جامعه اسلامی (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۳۵)، انعطاف‌ناپذیری و اعمال خشونت در راستای اجرای احکام دینی که نمایانگر رگه‌های تفکر سلفی‌گری است، بنا نهاده‌اند و در عرصه رسانه‌های گروهی معتقدند به جز رادیو شریعت و روزنامه ضرب المؤمن که خودشان منتشر می‌کردند، دیگر رسانه‌های جمعی باید از کشور حذف شود؛ چنان‌که این گروه، اقتصاد کشور را که از سال‌ها پیش ضعیف بود، در زمان حاکمیت خویش نابود ساختند و به کشت خشخاش روی آوردند. طالبان برای تأمین بودجه دولت، عشر

(زکات) جمع آوری می‌کردند و با صادرکردن مواد مخدر نیازهای خود را برآورده می‌ساختند. اینان جامعیت و کمال دین اسلام و پیام‌های قرآن را برای ایجاد جامعه مدنی مبتنی بر عدل و انصاف که در آن حاکمان در برابر شهروندان مسئولیت دارند، نادیده گرفتند و تفسیر خشن و مخرب از اسلام در اذهان مردم جهان ارائه کردند و عامل ناامنی و وحشت در جامعه مسلمان افغانستان شدند و آرامش را از آنان سلب کردند.

پیامدهای حکومت طالبان

حکومت پنج‌ساله‌ی طالبان بر اکثریت خاک افغانستان آثار و پیامدهای منفی متعددی را بر جا گذاشته است که در ادامه به بیان آنها می‌پردازیم.

الف) پیامدهای سیاسی

۱. پشتونیزه کردن حاکمیت

با روی کار آمدن امارت اسلامی در افغانستان، سیستم دولت و مدیریت کشور تفاوت اساسی یافت و جنبش طالبان در تمام ساختار سیاسی و مناصب اداری حکومت، پشتون‌گرایی را گسترش داد. این گروه نیروهای کاری اداره‌های دولتی را که از نژادهای دیگر بودند، از کار برکنار کردند و به جای آنان کارمندان پشتون‌های درانی و غلزایی را گماشتند. احمد رشید نویسنده پاکستانی در این باره می‌گوید: «طالبان با تصفیه کارمندان اداری مشغول به خدمت از سال (۱۹۹۲م)، به آشفتگی بیشتری دامن زدند. آنان کلیه کارمندان ارشد تاجیک، ازبک و هزاره را با پشتون‌هایی جایگزین کردند که برخی از آنها صلاحیت کارهای اداری را هم نداشتند و بدین ترتیب، وزارتخانه‌ها با فقدان نیروی ورزیده، کارایی خود را از دست دادند» (رشید، ۱۳۷۹: ۱۶۲) سرانجام، بر اثر اقدامات پشتون‌گرایانه طالبان، چنان رکودی در اداره‌های دولتی پیش آمد که بخش بزرگی از کادر اداری دولت از دست رفت و مردان شاغل از دستگاه‌های اداری عزل و اخراج شدند.

۲. تضعیف و تخریب نهادهای مدنی و سیاسی

اندیشه دینی طالبان و رفتار آنان در مورد نهادهای مدنی و مسائل فرهنگی سختگیرانه بود. آنان با اعمال قوانین ترکیب یافته از تفکر سلفی گری و پشتونوالی، تمام زنان را از صحنه فعالیت های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حذف و محروم کردند و این قشر عظیم جامعه را از تحصیل و فراگیری علم بازداشتند (مژده، ۱۳۸۲: ۴۶؛ عصمت‌اللهی، ۱۳۷۸: ۱۳۶). طالبان به منظور پشتونیزه کردن امور اداری و مکاتبات رسمی مملکت، مبارزه‌ای پیگیر برای نابودی زبان و ادبیات فارسی آغاز کردند و برای رسیدن به این هدف، ده‌ها هزار جلد کتاب‌های چاپی و دستنویسی‌های زبان فارسی را به آتش کشیدند (کریمی، ۱۳۹۲: ۷۸). محمد حسن کاکر در مورد تأثیرپذیری سران امارت اسلامی از تفکر سلفی گری می‌گوید: «مسئولین امارت و به طور دقیق ملامحمدعمر و رفقای نزدیکش تحت تأثیر علمای بنیادگرایی وهابی - سلفی قرار گرفتند که ویرانی بت‌های بامیان نمونه آن است» (کاکر، ۱۳۹۰: ۲۶۰). از همین رو طالبان آثار باستانی را پدیده‌ای ضد اسلامی دانستند و به فرمان ملاعمر و دیگر مسئولان اداره امر به معروف امارت اسلامی، ده‌ها آثار باستانی منقوش و مجسمه‌های موزه کابل و دو مجسمه عظیم ۵۳ و ۳۶ متری بودا را که در دل صخره سر به آسمان کشیده در استان بامیان تراشیده شده بودند، تخریب و نابود کردند (امامی، ۱۳۷۸: ۲۰؛ مژده، ۱۳۸۲: ۹۲-۹۳).

ب) پیامدهای مذهبی

۱. تفرقه‌افکنی میان پیروان مذاهب

مردم مسلمان افغانستان با وجود تفاوت‌های قومی و هویت‌های پراکنده مذهبی و ناهمگونی‌های اجتماعی و باورهای مختلف دینی، از مرزبندی‌های قبیله‌ای و فکری، به شدت دوری می‌جستند و در طول سال‌های متمادی با روحیه همزیستی مسالمت‌آمیز، همراه با آرامش و آسایش و با التزام به اشتراکات فراوان در اصول اعتقادات و مشاهیر ملی و مذهبی و سرزمین واحد، در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. تعالیم اسلام و آموزه‌های وحیانی قرآن تنها نماد مشترک و وحدت‌بخش در میان مذاهب بود و از مؤلفه‌های اتحاد و همدلی در میان مردمان این سرزمین به شمار می‌آمد و آنان را از

هرگونه تشدت و فرقه‌گرایی مصون و در امان نگه داشته بود؛ اما با ظهور جریان فکری طالبان و آپارتاید مذهبی و تصفیه نژادی و طرح قومیت‌گرایی و تبلیغ آموزه‌های سلفی‌گری توسط این گروه، اخوت اسلامی در میان پیروان مذاهب و همزیستی مسالمت‌آمیز در بین اقوام مختلف به شدت کاهش یافت و به اختلافات فرقه‌ای و مسلمان‌کشی تبدیل گردید. رفتار و عملکرد خشن این گروه، اختلافات مذهبی را در جامعه سنتی افغانستان افزایش داد و آن‌چنان بذر کینه و دشمنی را در میان اقوام ساکن در این سرزمین پاشید که آثار زیانبار آن هنوز باقی است و هر از چند گاهی سبب درگیری‌های فرقه‌ای در برخی از نواحی این کشور می‌شود (رشید، ۱۳۷۹: ۲۰).

مفتی احمد نوری ضیایی از عالمان ماتریدی به طرح ایجاد اختلاف مذهبی به دست طالبان سلفی در میان اهل سنت افغانستان اشاره می‌کند؛ گروهی که مخالفان اعتقادی خود را اهل بدعت و قبوربین می‌خوانند و تکفیر می‌کنند. وی با استناد به برخی از آیات قرآن،^۳ نسبت‌های توهین‌آمیز و ناروای سلفیان نفوذی را خود بدعت در دین، مخالف اصول و قوانین اسلام دانسته است (ضیایی، ۱۳۹۰: ۴۹-۵۰)؛ همچنین مولوی عبدالکریم ذاکر محمدی، از شیوه‌های نفوذ و دشمنی سلفیان در میان اهل سنت افغانستان پرده برداشته، خطاب به جوانان این سرزمین می‌گوید: «جوانان عزیز آگاه باشید که خوارج‌های پیروز وهابی‌های دیروز و سلفی‌های امروز هر سه از یک چشمه گل آلود بدعت آب می‌خورند و در دریای تاریک گمراهی شناورند و هدفشان برهم‌زدن صف مسلمانان است». وی برای شناسایی چهره‌ی واقعی سلفیان، نشانه‌هایی مانند تکفیر مسلمانان، فریب و اغوای نسل جوان از مسیر اهل سنت، شعار دروغین پیروی از قرآن و سنت، تلاش پیوسته آنان در ایجاد اختلاف در میان امت، توهین و تکفیر علمای اهل سنت، بی‌حرمتی به رسول خدا(ص) و دیگر اولیای الهی را برمی‌شمرد و به جامعه اهل سنت، به‌ویژه نسل جوان آنان هشدار می‌دهد که از مذهب و طریقه امام اعظم ابوحنیفه، دست برندارند و در دام ترندهای این گروه گمراه و از خدا بی‌خبر گرفتار نشوند (محمدی، ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۰).

۲. معرفی چهره خشن از اسلام

جنبش طالبان با الهام از تفکر سلفی‌گری، در قلمرو حکومتشان قوانین سخت و نامعقولی را وضع کردند که با اجرای آنها در جامعه افغانستان، چهره بسیار خشن و افراطی از دین اسلام برای مردم جهان به نمایش گذاشتند. این گروه با تحجرگرایی و خردستیزی، رفتاری خشونت‌بار و عملکردی سختگیرانه در اجرای شریعت از خود نشان می‌دادند. طالبان بادیادک‌بازی (کاغذپرانی)، مجسمه‌سازی، عکاسی و مانند آن را که چند نمونه از قوانین امارت اسلامی است، حرام اعلام کردند و با نگاه منفی و رفتار تأسف‌آور در مورد زنان، تعالیم اسلام را با چنین ویژگی‌هایی برای مردم جهان معرفی کردند و عقیده آنان را به آموزه‌های حیاتبخش اسلام تغییر داده، بدبین ساختند. گروه طالبان با تأثیرپذیری از اندیشه عبدالعزیز بن باز، مفتی سلفیان حجازی، نهادی را تحت عنوان «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» تأسیس کرد (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۴۹) و با تفسیر و قرائت افراطی و انحرافی از دین اسلام، بهانه خوبی به دست دشمنان اسلام داد که با استفاده از این تحلیل‌های خردستیز طالبان، اسلام را دینی به دور از فرهنگ و تمدن و دین جنگ و ترور معرفی کنند. این‌گونه اقدامات خشونت‌آمیز از سوی گروه طالبان موجب شد برخی از سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و رسانه‌های غربی با برجسته‌سازی و بزرگ‌نمایی افکار و رفتار این گروه، دست به اسلام‌هراسی و در نهایت اسلام‌ستیزی در جوامع غیراسلامی بزنند.

ج) پیامدهای فرهنگی و اجتماعی

۱. فرار نخبگان از کشور

در دوران حکومت طالبان، نخبگان و افراد تحصیل‌کرده افغانستانی، به دلیل نبود امنیت و آرامش در جامعه و بر اثر حاکمیت فضای رعب و وحشت در این سرزمین، کشور را ترک کردند و از طریق پاکستان به کشورهای دیگر پناه بردند. محمد حسن کاکر که خود شاهد این نوع رویدادهای تلخ در افغانستان بوده و آن را در قالب اثری به چاپ رسانده است، می‌گوید «در اسلام‌آباد محترم پیر سیداحمد گیلانی را دیدم که وی در این زمینه (فرار نخبگان از کشور)، عمیقاً اظهار تأسف نموده و گفت: در کشور چنان

وضعیت وجود دارد که آدم‌های تعلیم‌یافته (تحصیل‌کرده) برای رفتن به خارج مجبورند و افغانستان محل زندگی طالبان، کارگران و مردمان بی‌سواد شده است». به عقیده وی در افغانستان هر کس به بهانه‌های مختلف شکنجه و آزار می‌شود و مجبور است وطن را ترک کند و اگر ترک نکند، جان و مالش در امان نیست و با خطر مواجه می‌شود (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۴۲).

۲. رفتار خشونت‌بار با دیگر اقوام

عملکرد طالبان با دیگر اقوام ساکن در افغانستان، به‌ویژه با شیعیان به‌شدت خصمانه بود و عمق کینه و تفرق آنان به شهروندان غیرپشتون این کشور را می‌رساند. این گروه هنگام تصرف مناطق مرکزی کشور و ولایات شمالی (استان‌های شمال)، دست به کشتار گسترده زدند و در یک اقدام وحشیانه و جنون‌آمیز در استان بامیان ۲۸۰ تن از شهروندان این شهر را سر بریدند و پوست سر و صورت برخی از شهدا را کنده، آنان را مثله کردند و تمامی امکانات مادی و مواد غذایی و ابزار معیشتی مردم بی‌پناه این منطقه را به غارت بردند و منازل مسکونی را کاملاً به آتش کشیدند و نابود کردند (ارزگانی، ۱۳۹۱: ۲۸۲؛ موسوی، ۱۳۷۸: ۱۱). گروه طالبان پس از ورود و تصرف شهر مزار شریف مرکز استان بلخ، حکومت‌نظامی در شهر برقرار کردند و مولوی محمد حنیف یکی از سران گروه طالبان در یکی از مساجد شهر اظهار کرد سیاست طالبان، نابودی مخالفان فکری و اعتقادی است (فرزان، ۱۳۸۹: ۲۷۵). همچنین رفتار طالبان با اقوام تاجیک و ازبک بسیار شکننده و غیراسلامی بود و جنایاتی که این گروه در مناطق غیرپشتون و استان فاریاب مرتکب شدند، قابل تحمل نبود. آنان صدها تن از شهروندان و بزرگانی اهل سنت را شکنجه دادند و به قتل رساندند؛ بدین ترتیب رفتار خشونت‌بار طالبان بسیار گسترده‌تر از آمار و ارقامی است که در کتاب‌ها و نشریات بین‌المللی به ثبت رسیده است (رشید، ۱۳۷۹: ۱۲۶؛ عصمت‌اللهی، ۱۳۷۸: ۱۷۳).

د) ظهور پدیده افغان‌العرب

از دیگر پیامدهای نفوذ تفکر سلفی‌گری در افغانستان، حضور پررنگ نیروهای مبارز افغان‌العرب در جهاد مردم این سرزمین علیه ارتش اشغالگر شوروی سابق است.

اصطلاح عرب‌های افغان، برای جنگجویانی به کار رفته است که در دوران جهاد افغانستان از کشورهای عربی همچون اردن، مصر، سودان، عربستان، یمن، لیبی و عراق به پاکستان آمدند و با سازماندهی لازم و آموزش نظامی تحت نظر ارتش پاکستان، روانه افغانستان شدند و برای مبارزه با ارتش سرخ، به صف مجاهدان افغانستان پیوستند (مجددی، بی‌تا؛) برده شده است (مژده، ۱۳۸۹: ۲). عزام در سال ۱۹۴۱م در شهر جنین فلسطین به دنیا آمد و در جوانی از سرزمین مادری خود رانده شد و به کویت و اردن مهاجرت و در آنجا زندگی کرد (اندیشمند، ۱۳۸۳: ۲۶۸). وی تحصیلات ابتدایی را در عمان گذراند و در سال ۱۹۶۴م از دانشکده الاهیات دانشگاه دمشق موفق به گرفتن مدرک کارشناسی شد و در همان زمان به جنبش اخوان المسلمین پیوست (روا، ۱۳۹۰: ۱۰۰). عزام در سال ۱۹۷۳م دکترای خود را در رشته حقوق اسلامی از الازهر گرفت و در جنگ شش‌روزه عرب‌ها و اسرائیل شرکت کرد. او پس از آن به مدت هفت سال در اردن به تدریس پرداخت و در کنار آن، جنبش سلفیه جهادی را تأسیس کرد (مجددی، ۱۳۸۶: ۲۹).

اندیشه‌های بنیادگرایی و سخنرانی‌های تند عزام سبب شد دولت اردن او را مجبور سازد این کشور را ترک کند. وی اردن را به مقصد عربستان ترک کرد و در سال ۱۹۸۱م در دانشگاه ملک عبدالعزیز در شهر جده به تدریس پرداخت؛ اما دیری نگذشت که با همکاری و مشاوره حاکمان آل سعود و به انگیزه ترویج اندیشه‌های تلفیق‌یافته از سلفیه جهادی و حجازی، روانه پاکستان شد تا در کنار تدریس در دانشگاه اسلامی اسلام‌آباد، از نزدیک با جهاد و رهبران مجاهدان افغانستان آشنا شود (همان: ۳۰).

عبدالله عزام در پاکستان به تدریج کرسی تدریس را رها کرد و با همکاری دولت این کشور وارد برنامه‌های جهاد افغانستان شد و رهبری نیروهای افغان‌العرب را بر عهده گرفت. وی در سال ۱۹۸۴م به منظور پذیرش و ساماندهی امور مجاهدان داوطلب عرب، دفتری را به نام «مکتب الخدمات» در ارباب رود پیشاور تأسیس کرد. او با همکاری آی اس آی، جنگجویان عرب را آموزش نظامی می‌داد و به افغانستان اعزام می‌کرد تا در کنار مجاهدان افغانستانی علیه متجاوزان روس به جهاد بپردازند (همان، ۳۱؛ سجادی، ۱۳۸۸: ۳۱۶).

دکتر عزام در راستای معرفی جهاد افغانستان به جهان عرب، مجله «الجهاد» را پایه‌گذاری کرد و با تأثیرپذیری از افکار ابن تیمیه و سیدقطب (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۸۵) کتاب معروف آیات الرحمن فی جهاد الافغان را تدوین کرد (مجددی، بی‌تا) و نقش مهمی در ترویج تفکرات سلفی‌گری جهادی و شکل‌گیری شبکه‌های نیروهای مبارز جوانان فلسطینی و عرب در جهاد افغانستان داشت (مجددی، ۱۳۸۶: ۲۹). برخی از سلفی‌شناسان، عزام را مغز متفکر جهاد افغانستان و بن‌لادن را بازوی آن دانسته‌اند که در جنگ علیه اشغالگران روس یک ائتلاف بین‌المللی اسلامی و عربی را به وجود آوردند (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۹۳) و در بین سال‌های ۱۹۸۲م تا ۱۹۹۲م یکصد هزار مبارز اسلامی را با همکاری سی آی ای و آی اس آی پاکستان آموزش نظامی و لجستیکی دادند و به افغانستان اعزام کردند (مجددی، ۱۳۸۶: ۲۹؛ رشید، ۱۳۷۹: ۲۶۵)؛ اما از اینکه رهبری نیروهای داوطلب عربی را یک مبارز فلسطینی (عزام) و از بنیانگذاران حماس بر عهده داشت، موساد (سازمان اطلاعاتی اسرائیل) به‌شدت نگران بود و به امریکا پیشنهاد کرد از ریاض بخواهد تا رهبری مجاهدان غیر افغان را در افغانستان، یک تن از اعضای بستگان مورد اطمینان پادشاه سعودی بر عهده بگیرد. شاه سعودی با این درخواست موافقت کرد و غرب را قانع ساخت فرد مورد اعتماد وی برای انجام این وظیفه، اسامه بن‌لادن است و ترکی الفیصل رئیس اطلاعات حکومت آل سعود، اسامه را به پاکستان برد و به عنوان نماینده تام‌الاختیار سعودی‌ها در امور مجاهدان افغانستانی به مقامات پاکستان و رهبران مجاهدان افغانستان معرفی کرد (مجددی، ۱۳۸۶: ۳۱).

اسامه ابتدا مسئولیت مالی مکتب خدمات را پذیرفت؛ ولی به گفته برخی از کارشناسان مسائل افغانستان، هدف اصلی اسامه، تضعیف جایگاه عزام و کاستن قدرت وی بود که محبوبیت خاصی در میان مجاهدان عرب داشت. وی بدین منظور و در راه گرفتن جایگاه رهبری عرب‌های افغان تلاش کرد و در انتخابات سال ۱۹۸۷م، با تطمیع عده‌ای از اعضای مکتب خدمات، رهبری مجاهدین عرب را به دست آورد و عزام در یک حادثه تروریستی در تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۱۹۸۹م همراه با دو پسرش، محمد و ابراهیم به صورت مشکوک در شهر پیشاور پاکستان به قتل رسید (همان: ۳۲). برخی از آگاهان سیاسی با ذکر پاره‌ای از شواهد معتقدند میان عزام و اسامه بر سر برخی از

مسائل سیاسی و مذهبی و سرمایه‌مکتب‌الخدمات اختلاف پیدا شده بود و عزام بر این باور بود که پول مکتب‌الخدمات برای خدمت به مردم افغانستان جمع‌آوری شده و باید در امور جهاد افغانستان صرف شود و مصرف بودجه جهاد برای انجام عملیات تروریستی به معنای زیر پا گذاشتن قوانین اسلام و کشتن بی‌گناهان است و دین اسلام با انجام حملات انتحاری به شدت مخالف است؛ از این رو فتوای عزام سبب شد بن‌لادن شخصاً به کشتن استادش دکتر عزام دستور دهد (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۹۹-۲۰۰).

پس از مرگ عبدالله عزام، بن‌لادن به لیدر نیروهای افغان‌العرب تبدیل شد و وظیفه ساماندهی آنان را بر عهده گرفت. وی دفتر مکتب‌الخدمات را منحل کرد و به جای آن مرکز «انصار المجاهدین» را پایه‌گذاری کرد و در بین سال‌های ۱۹۸۸م و ۱۹۸۹م (طویل، ۲۰۰۷: ۳۰-۳۱)، به همراهی عده‌ای از یارانش مانند ابوزبیده فلسطینی، ایمن الظواهری، صبحی عبدالعزیز ابوسته ابوحفص، ابومصعب زرقاوی فلسطینی، شیخ سعید سعودی داماد بن‌لادن و علی عبدالرحمن الغامدی، سازمانی را تحت نام «قاعده‌الجهاد» که برگرفته از اندیشه و سخنان عبدالله عزام بود،^۴ تشکیل دادند (کاکر، ۱۳۹۰: ۱۹۶-۱۹۷). هدف از ایجاد این سازمان، کمک به جوانان عرب‌تباری بود که می‌خواستند در جنگ افغانستان شرکت کنند. مجاهدان خارجی در بین سال‌های ۱۹۸۲م و ۱۹۹۲م از ۴۳ کشور جهان در پادگان نظامی القاعده در شهر پشاور جمع می‌شدند و از آنجا در قالب گروه‌های جهادی سازماندهی شده و در جهاد افغانستان اعزام می‌شدند (مژده، ۱۳۸۲: ۴۲).

با خروج ارتش سرخ شوروی در ماه می ۱۹۸۸م از افغانستان، حکومت کمونیستی دکتر نجیب‌الله نیز در سال ۱۹۹۲م در کابل سرنگون شد و رهبران حزب‌های جهادی در پیشاور پاکستان به توافق رسیدند که پس از دولت انتقالی دوماهه صبغۀ‌الله مجددی، زمینه را برای انتخابات آزاد و تشکیل حکومت اسلامی در کابل ایجاد کنند؛ اما بروز اختلافات حزبی و تعارض‌های درونی در میان رهبران احزاب و نیروهای جهادی بر سر تقسیم قدرت، همه آمال‌های گفتمان جهاد را در همان ابتدای استقرار دولت اسلامی جهادگران، نقش بر آب کرد و جنگ قدرت در میان حزب‌های جهادی، کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. عرب‌افغان‌هایی که برای جهاد و ایجاد خلافت اسلامی وارد افغانستان شده بودند، به هدف اصلی خود نرسیده و از تشکیل خلافت اسلامی در این

کشور مایوس و سرخورده شده بودند. گروهی از آنان برای انجام فریضه جهاد به کشورهای دیگر مانند تاجیکستان، چین و آذربایجان هجرت کردند و بیشتر آنان با داشتن باورهای سلفیه جهادی به خط فکری سیاسی پیوسته و در افغانستان باقی ماندند و جمعی از آنان در کنار برخی از گروه‌های جهادی قرار گرفتند و علیه دولت مجاهدین به جنگ پرداختند (بیش، ۱۳۸۸: ۲۵۳). آمریکا و کشورهای متحدش که خطر رو به رشد القاعده را علیه منافع خود احساس می‌کردند، دستور بازداشت و اخراج افغان‌العرب‌ها را از افغانستان صادر کردند و به دنبال آن، بن‌لادن همراه با اعضای گروه القاعده در سال ۱۹۹۱م دعوت حسن الترابی، حاکم وقت سودان را پذیرفتند و از افغانستان خارج شدند و به سودان مهاجرت کردند (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۱۷).

جنگ‌های قومی و حزبی در افغانستان و گسترش و تداوم ناامنی و تخریب زیرساخت‌های کشور و غارت اموال و دارایی‌های شخصی و ملی این سرزمین، جامعه افغانستان را آماده پذیرش گروهی کرد که تحت عنوان طالبان در سال ۱۹۹۴م با حمایت دولت پاکستان و عربستان ظهور کرد و وارد عرصه سیاسی و نظامی افغانستان شد. این گروه به سرعت بخش‌های زیادی از این کشور را در اختیار گرفت و امارت اسلامی را در مناطق آزادشده این سرزمین بنیان نهاد. ملا محمد عمر رهبر این گروه که از قبل ارتباط‌های نزدیکی با اسامه بن‌لادن داشت، زمینه بازگشت مجدد وی و اعضای القاعده را از سودان به افغانستان فراهم ساخت (مژده، ۱۳۸۲: ۶۷). القاعده با همکاری طالبان پایگاه‌های متعددی را در سراسر افغانستان دایر کرد و ساختار تشکیلاتی خود را بر اساس شرایط جدید ترسیم کرد. بن‌لادن رهبر القاعده با استفاده از امکانات مادی خود توانست در صف جنبش طالبان موقعیت ویژه‌ای برای خویش باز کند، به گونه‌ای که یکی از فرماندهان طالبان در خوشامدگویی به وی گفت «ای شیخ، سرزمین ما سرزمین الله بوده و جهاد ما جهاد مسلمانان است و تو اکنون میان خانواده و قوم خود هستی و خاکی را که تو روی آن قدم می‌زنی متبرک می‌دانیم» (عصمت‌اللهی، ۱۳۷۸: ۲۸۸).

حمایت بن‌لادن از گروه طالبان موجب شد تا عرب‌های افغان همه به جبهه طالبان پیوسته و در برابر جبهه متحد شمال وارد جنگ شوند. به عقیده برخی از کارشناسان،

نیروی‌های خارجی لشکر طالبان در دوران حاکمیت این گروه باصلاحیت‌تر و قدرتمندتر از طالبان داخلی بود و بار اصلی جنگ را در جبهه‌های نبرد، آنان به دوش می‌کشیدند (اندشیمند، ۱۳۸۳: ۲۶۸-۲۷۰)؛ بدین ترتیب جوانان مبارز عرب‌تبار که دارای باورهای آمیخته از تفکر سلفی‌گری جهادی و تکفیری بودند، در پی تجاوز شوروی به افغانستان و با حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و لجستیکی سه کشور پاکستان، عربستان و امریکا، آموزش اعتقادی و نظامی دیدند و برای مقابله با روس‌ها وارد افغانستان شدند و پس از خروج نیروی‌های متجاوز روس و آغاز جنگ‌های داخلی، نیروهای عرب افغانستان را ترک کرد؛ اما به دنبال اوضاع نابسامان داخلی این کشور و ظهور جنبش طالبان، جنگجویان افغان‌العرب، بار دیگر با زمینه‌سازی و حمایت طالبان از این گروه، به افغانستان برگشتند و بیشتر آنان در این کشور ماندگار شدند. عربستان از این فرصت به وجود آمده سود برد و آموزه‌های سلفی‌گری را در قالب نیروهای جهادی، بیش از گذشته در میان جامعه ماتریدیان ترویج داد.

نتیجه‌گیری

پیدایش و نفوذ تفکر سلفی‌گری در میان بخشی از اهل سنت افغانستان، نوعی تقابل و تنش‌های فکری را در حوزه مباحث اعتقادی و آثار فقهی با جامعه اهل سنت به وجود آورده است. عالمان سلفی، فرقه‌های صوفیه را که اکثر اهل سنت افغانستان از پیروان این جریان‌های فکری‌اند، خرافه‌پرست و بدعت‌گذار در دین می‌دانند و با نفوذ در مراکز دانشگاهی و سران اقوام، افکار بسیاری از دانشجویان و ماتریدیه را تغییر داده و از تفکر عقل‌گرایی ماتریدی دور ساخته‌اند.

از دیگر پیامدهای حضور سلفیان در افغانستان، ظهور و شکل‌گیری گروه طالبان است. اندیشه دینی این جریان فکری و سیاسی، مبتنی بر سیره و سنت سلف صالح و تفکرات شاخه سلفی‌گری مکتب دیوبند است که از طریق مدارس مذهبی پاکستان آن را آموخته‌اند. ماتریدیان حکومت و خلافت را از فروع دین اسلام به شمار می‌آورند و تشکیل نظام اسلامی را از باب اجرای شریعت واجب می‌دانند. به نظر آنان خروج بر امیران فاسق، به دلیل هرج و مرج عمومی جایز نیست و بر عالمان دینی لازم است که

زمامداران اسلامی را نصیحت کنند؛ اما اندیشه طالبان، با تأثیرپذیری از تفکرات سلفی‌گری مکتب دیوبند، در تقابل با رویکرد مکتب ماتریدیه قرار دارد و براندازی همه نظام‌های اسلامی را که حاکمان آن برخلاف قوانین اسلامی حکم می‌رانند، واجب می‌دانند و اعلام جهاد آنان علیه دولت قانونی مجاهدین در کابل، دقیقاً از اندیشه سلفی‌گری این گروه سرچشمه گرفته است.

حکومت پنج‌ساله طالبان در افغانستان، در حوزه‌های مختلف سیاسی، مذهبی و اجتماعی، پیامدهای منفی متعدد چون پشتونیزه کردن حاکمیت، تخریب نهادهای مدنی و سیاسی، تفرقه‌افکنی میان پیروان مذاهب، رفتار خشونت‌بار با دیگر اقوام و اشغال مجدد کشور به دست بیگانگان را به دنبال داشته است؛ چنان‌که از دیگر پیامدهای مخرب نفوذ تفکر سلفی‌گری در افغانستان، حضور پررنگ نیروهای افغان‌العرب در جهاد مردم این سرزمین علیه ارتش اشغالگری شوروی سابق است.

تشکیل گروهی با عنوان حزب التحریر در عرصه سیاسی و مراکز فکری این کشور نیز از جمله پیامدهای تفکر سلفی بود که با نفی شکل‌های گوناگون حکومت در دنیا، تنها ساختار صحیح حکومت در اسلام را نظام خلافت می‌دانست. کارگزاران آن بر مبنای الگوپذیری از سیره رسول خدا(ص) برنامه‌هایی را برای کسب قدرت به اجرا گذاشته‌اند و معتقدند فعالیت‌های این نظام فکری و سیاسی فراگیر است و تمام کشورهای جهان را شامل می‌شود.

این گروه مردم را از شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس منع می‌کنند و نظام مبتنی بر دموکراسی را در تضاد با حکومت اسلامی می‌دانند و در راه احیای خلافت اسلامی تلاش می‌کنند؛ البته مسئولان دولت اسلامی افغانستان، فعالیت‌های این گروه را در این کشور غیرقانونی دانسته و آن را شاخه غیرنظامی احزاب تروریستی و از همکاران گروه القاعده برشمرده‌اند که تفکرات آنان وارداتی است و ریشه در فرهنگ و عقاید مردم افغانستان ندارد؛ چنان‌که عده‌ای از عالمان اهل سنت این کشور نیز باورهای این حزب را مخالف عقاید اهل سنت و مغایر با احکام اسلام و احادیث نبوی دانسته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. قلم: ۳۵-۳۶. «أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ»: «ما لکم کيفَ تَحْکُمُونَ».
۲. برای آشنایی با شرح حال و اندیشه‌های ابوالکلام آزاد ر.ک: محمد مهدی توسلی، تحولات شبه قاره هند، ص ۱۲۷-۱۴۲.
۳. آل عمران: ۱۰۳؛ انعام: ۱۰۸.
۴. عزام در شماره ۴۱ مجله الجهاد که در راستای انعکاس اخبار جنگ افغانستان تأسیس شده بود، مقاله‌ای تحت عنوان «القاعدة الصلبة» (پایگاه محکم) منتشر کرد و در این تحقیق از پایگاهی سخن گفت که بنیاد پیشگام برای اسلام‌گرایان به شمار آید (ر.ک: برگن، اسامه بن‌لادن، ص ۷۹).

منابع

- افغانی، شمس‌الدین السلفی (۱۴۱۶ق)، جهود علماء الحنفیه فی ابطال عقائد القبوریه، الرياض: دارالصمیعی، چ ۳.
- ایوبی الکندهاری، محمدعبدالله (بی‌تا)، سیف الکندهاری علی عنق السلفی، پشاور: مکتبه اهل السنه والجماعه، چ ۱.
- بلخی، نظام‌الدین و دیگران (۱۳۱۰ق)، الفتاوی الهندیة فی مذهب الامام الاعظم ابی حنیفه النعمان، بیروت: دار الفکر، چ ۲.
- بهادری، خواجه عبدالمتین (۱۳۸۸ش)، کشف القبور و شهودات روحانی از دیدگاه اسلام و بزرگان دین مبین، کابل: اقصی، چ ۲.
- بینش، محمدوحید (۱۳۸۸ش)، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، چ ۱.
- جهید، عبدالواحد، جهانبینی و عقیده اسلامی، کابل: نشررسالت، چ ۷.
- حقی الحنفی، اسماعیل (بی‌تا)، روح البیان، بیروت: دار الفکر.
- خمیس، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۱۶ق)، اصول الدین عند الامام ابوحنیفه، ریاض: دار الصمیعی، چ ۳.
- دهلوی، اسماعیل بن عبدالغنی (۲۰۰۳م)، تقویة الإیمان، دمشق: داروحي القلم، چ ۱.
- دهلوی، فخرالحسن (بی‌تا)، شرح سنن ابن‌ماجه، کراتشی: قدیمی کتب‌خانه.
- ذاکر محمدی، عبدالکریم (۱۳۹۱ش)، نجات المؤمنین من فرقه المبتدعین، چاپ اول، کابل، نشرسمیر.
- رشید، احمد (۱۳۷۹ش)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ترجمه اسدالله شغابی و صادق باقری، تهران: سیمرغ.

- روآ، الیویه (۱۳۶۹ش)، *افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی*، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، چ ۱.
- روآ، الیویه (۱۳۹۰ش)، *افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی*، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: نشر عرفان، چ ۱.
- زاهدی، سعید (۱۳۹۱ش)، *ماضی استمراری*، تهران: نشر عابد، چ ۲.
- سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۸ش)، *گفتمان جهانی شدن و اسلام سیاسی در افغانستان پس‌اطالبان*، قم: دانشگاه مفید، چ ۱.
- سیاف، عبدالرب الرسول (۲۰۱۰م)، *دین و دولت یا اصول اساسی نظام سیاسی اسلام*، کابل: تنظیم دعوت اسلامی افغانستان، چ ۳.
- شیرزاد، ابومسلم (۱۳۹۳ش)، *طالبان در پشت نقاب: راز ظهور، رمز سقوط، معمای باز تولد*، کابل، نشر سعید، چ ۱.
- ضیایی، مفتی احمد نوری (۱۳۹۰ش)، *عقیده مذهب حنفی*، هرات: احرااری، چ ۱.
- طحاوی، احمد بن محمد (۲۰۰۹م)، *العقیده الطحاویة*، بیروت: دارالکتب العلمیة، چ ۲.
- طحاوی، احمد بن محمد (۴۱۹ق)، *شرح العقیده الطحاویة*، اردن: دارالامام النووی.
- عارفی، محمد اکرم (۱۳۸۲ش)، *جنبش‌های اسلامی پاکستان*، قم: بوستان کتاب، چ ۱.
- عصمت‌اللهی، محمد هاشمی و دیگران (۱۳۷۸ش)، *جریان پرشتاب طالبان*، تهران: نشر بین‌المللی الهدی.
- فرزان، احمدشاه (۱۳۸۹ش)، *افغانستان از حکومت مجاهدین تا سقوط طالبان*، مشهد: آهنگ قلم، چ ۱.
- فرمانیان، مهدی و دیگران (۱۳۹۵ش)، *سلفیه از گذشته تا حال*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، چ ۱.
- قادری، محمد مطهرالدین (۱۳۹۱ش)، *عقائد المسلمین فی اصلاح عقائد المنکرین*، کابل: نشر رفاه، چ ۱.
- کاکر، محمدحسن (۱۳۹۰ش)، *سفری به وطن، طالبان و بنیادگرایی اسلامی*، ترجمه سلطان احمد بهین، کابل: نشر شرکت کتاب شاه محمد، چ ۱.
- کریمی، مازیار (۱۳۹۲ش)، *نخاستگاه و مبانی فکری طالبان*، تهران: کانون اندیشه جوان.
- مجددی، شاه آغاصدق (۱۳۸۶ش)، *لمحات سرنوشت‌ساز*، کابل: مطبعة صنعتی و طباعتی احمد، چ ۱.
- مجددی، فضل غنی (بی‌تا)، *افغانستان بین همسایه‌ها و کشورهای بزرگ*، کابل: [بی‌نا].
- محقق ارزگانی، قربانعلی (۱۳۹۱ش)، *بررسی ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان*، قم: مجمع جهانی شیعه‌شناسی، چ ۱.
- مژده، وحید (۱۳۸۲ش)، *افغانستان و پنج سال سلطه طالبان*، تهران: نشرنی، چ ۱.
- مژده، وحید (۱۳۸۰ش)، *یادداشت‌های عبدالحمید زابلی*، کابل: میوند.
- موسوی، سیدعلی (۱۳۸۸ش)، *تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشاه تا کرزی*، افغانستان: مطبعة بلخ، چ ۱.
- نورزایی، محمدابراهیم (۱۳۸۹ش)، «تصوف و چگونگی آن در افغانستان»، *شرعیات*، ش ۱.